

گفت وگوی خراسان با زنی که دست به آدمکشی مسلحانه زد

انتقام جویی عجولانه!

اختصاصی خراسان

سید خلیل سجاد پور – خیلی عجله کردم! باید قبل از آن که دست به سلاح می بردم لحظاتی را به عاقبت این کار می اندیشیدم اما آن روز حال خودم را نمی فهمیدم چرا که وقتی فیلم ها و تصاویر جشن تولد برادر زاده ام را تماشا می کردم ناگهان لبوان مشروب را سر کشیدم و...

به گزارش اختصاصی خراسان، این ها بخشی از اظهارات زن جوانی است که جمعه گذشته و با شلیک از سلاح شکاری مرد ۶۵ ساله ای را در رودی آرامگاه خواجه ربیع مشهد به قتل رساند و لحظاتی بعد هم توسط شهروندان دستگیر شد. «صدیقه – ش» روز گذشته در حضور قاضی دکتر صادق صفری (بازپرس ویژه قتل عمد) به بازسازی صحنه جنایت پرداخت و ماجرای این قتل وحشتناک را در حالی تشریح کرد که سر هنگ و لی نجفی (رئیس دایره قتل عمد پلیس آگاهی خراسان رضوی) و سروان آرمین منفرد (افسر پرورنده) نیز در محل وقوع جنایت حضور داشتند. او گفت: پسر مقتول حدود یک ماه قبل برادر کوچک مرا با شلیک گلوله کشته بود و من هم به قصد انتقام پدر او را در حالی به قتل رساندم که در مراسم عزاداری شرکت کرده بود و قصد خروج از آرامگاه خواجه ربیع را داشت.

این زن ۴۳ ساله در حاشیه تشریح صحنه جنایت و در گفت وگویی کوتاه با خبرنگار روزنامه خراسان سرگذشت خود را نیز بازگو کرده و به سوالاتی در باره این ماجرای تاسف بار پاسخ داد.

اسمت چیست؟ صدیقه – ش
چند سال دارد؟ ۴۴ ساله هستم.
سواد هم دارد ید؟ بله! تا مقطع سیکل (سوم راهنمایی) درس خواندم.

اهل مشهد هستید؟ نه! در روستای خور از توابع شهرستان کلات به دنیا آمدم و در آن جا هم بزرگ شدم.

چند خواهر و برادر دارید؟ ۳ برادر و یک خواهر دارم ولی من فرزند بزرگ خانواده هستم و برادرم «هادی» که یک ماه قبل در یک درگیری مسلحانه به قتل رسید از همه کوچک تر بود.

پدرت مخارج شما را تامین می کرد؟ پدرم مردی معتاد بود و اوضاع اقتصادی خوبی نداشتیم به همین دلیل هم «هادی» برادر کوچک ترم نتوانست درس بخواند او حتی سواد نوشتن هم نداشت.

پس چگونه هزینه های زندگی را تامین می کردید؟ برادرانم کارگری می کردند همین برادر کوچکم هیچی از زندگی نفهمید و مدام در باغ های مردم علف درو می کرد. بعد هم با همین کارگری یک دستگاه موتور برای جمع

کردن علف ها خرید و با آن که کمرش آسیب دیده بود ولی باز هم کار می کرد.

شما بعد از ترک تحصیل چه می کردید؟ من وقتی درس و مدرسه را رها کردم به امور خانه داری مشغول شدم تا این که ازدواج کردم.

هنگام ازدواج چند ساله بودید؟ ۱۴ سال داشتم که با پسر عمه ام ازدواج کردم.

به او علاقه مند بودید؟ نه! اصلا پدرم انتخاب کرد. در واقع با نظر پدر و مادرم به خواستگاری پسر عمه ام پاسخ مثبت دادم ولی آن ها اشتباه کردند.

چرا؟ چون من و همسر م هیچ تفاهم اخلاقی با هم نداشتیم و مدام با یکدیگر مشاجره می کردیم.

عاقبت مشاجره ها یتان چه شد؟ ما به هیچ وجه یکدیگر را نمی فهمیدیم یعنی دو انسان متضاد بودیم به طوری که بارها پس از قهر و اشتی بالاخره از او طلاق گرفتم اما باز رجوع کردم.

دلیل خاصی داشت که بعد از طلاق دوباره با هم ازدواج کردید؟

به خاطر تنها پسر م بود و آن زمان ۹ سال بیشتر نداشت و من نمی توانستم اشک های پسر مرا تحمل کنم.

الان با همسر و فرزندان زندگی می کنید؟ نه! حدود ۳ سال قبل دوباره طلاق گرفتم و با پسر م زندگی می کردم چون همواره تحقیر می شدم.

پسرت مجرد است؟ نه! به تازگی نامزد کرده است.

چرا که به خاطر طلاق من از خدمت سربازی معاف شد و من هم او را که اکنون ۲۱ ساله است داماد کردم.

چرا دوباره طلاق گرفتید؟ گفتم که ما اصلا با هم تفاهم نداشتیم ولی این او اخر به او سوء ظن داشتم که با زن دیگری رابطه دارد!

یعنی الان همسر سابقت از دواج کرده است؟ نه! هنوز مجردی زندگی می کند و در بنگاه خرید و فروش خودرو مشغول کار است ولی به پسر م کمک می کند!

برادر کوچک (هادی) هم متاهل بود؟ بله! او یک دختر ۹ ساله دارد و اکنون همسرش نیز باردار است. برادر م خیلی دوست داشت تا پسری داشته باشد اما حالا که مشخص شد چنین همسرش پسر است او را به نامردی



متهم به قتل مسلحانه در حال گفت و گو با خبرنگار خراسان

کشتند!
دلیل اختلاف بر ادرت با طرف های مقابل چه بود؟ ما با متهمان به قتل برادر م فامیل هستیم. یک روز همین متهم به قتل (حسین – ف) با افراد دیگری به باغ یکی از بستگانم رفته بودند که برادر م «هادی» وقتی آن افراد خلافکار را همراه «حسین – ف» دیده بود، آن ها را از باغ بیرون انداخت که همین موضوع موجب بروز کینه و اختلاف شد.

قبلا هم با یکد یگر درگیری داشتند؟ بله! یک بار در منطقه الهیه چاقو کشی کرده بودند که هر دو طرف زخمی و در بیمارستان بستری شدند.

در باز جویی ها گفتید برادرت اسلحه خریده بود، چرا؟ به دلیل این که طرف های مقابل به ویژه «حسین – ف» او را تهدید به قتل می کرد، «هادی» هم اسلحه ای خرید و به خانه من آورد تا آن را مخفی کنم ولی من به او التماس کردم که با اسلحه در گیر نشود چون بدبخت می شود! او هم چیزی نگفت و اسلحه دست من باقی ماند.

چرا فکر می کنید «حسین – ف» قاتل برادرت است؟ در حالی که فرد دیگری به قتل او اقرار دارد؟ به دلیل این که ما متهم به قتل رانمی شناسیم و او را هرگز ندیده ایم. یک ماه قبل «حسین – ف» داخل خودرو بود که به سوی برادر م تیر اندازی کردند و من او را قاتل می دانم به همین دلیل هم به فکر انتقام او پدر او بودم چرا که مدام پولش را به رخ ما می کشید.

برادرت (مقتول) با شما زندگی می کرد؟

نه! او خودش متاهل بود و به تازگی منزل ۵۰ متری نقلی را با فروش طلاهای همسرش خرید که من هم در نزدیکی منزل او زندگی می کردم.

گفتید با طرف های مقابل فامیل بودید؟ چرا اختلاف را با گفت و گو حل نکردید؟ متأسفانه هیچ کدام از بزرگ ترها در این ماجرا دخالت نکردند حتی پدر م هم نیامد.

فقط لچ و لجبازی بود که زندگی همه ما را نابود کرد.

پدرت به دلیل اعتیاد دخالتی در زندگی شما نداشت؟ این یکی از عوامل بود. پدرم حتی در جشن عروسی برادر م نیز حضور نداشت چون آن زمان به دلیل نگهداری کریستال در زندان بود و تحمل کبفر می کرد.

شما چرا دست به سلاح بردید

و پدر «حسین – ف» را به قتل رساندید؟ آن روز در خانه نشسته بودم و فیلم جشن تولد برادر زاده ام را نگاه می کردم. برادر م لیخند می زد و می رقصید ولی حرف هایش طوری بود که انگار داشت با ما خدا حافظی می کرد از سوی دیگر هم تصویری از جسد برادر م را در گوشی تلفنم داشتم که گلوله به حدود کمرش خورده بود، این صحنه ها را که دیدم دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم. لبوان مشروب را سر کشیدم و اسلحه برادر م را از خانه برداشتم و به سمت آرامگاه فتم تا «یوسف – ف» پدر متهم به قتل برادر م را بکشم!

از کجا می دانستید که او به آرامگاه خواجه ربیع می رود؟ گفتم که ما فامیل هستیم و مجلس عزاداری یکی دیگر از بستگان مان بود. به همین دلیل یقین داشتم که «یوسف» هم به آرامگاه می رود.

اسلحه را پنهان کرده بودید؟ بله! در نزدیکی در باغ (آرامستان) ایستاده بودم و اسلحه را زیر چادر مخفی کرده بودم. زمانی که «یوسف» به اتفاق همسرش از مقابل من عبور کردند از پشت سر به سوی او دویدم و در همان حال اسلحه را مسلح و شلیک کردم که به طور مستقیم روی ز زمین افتاد.

هنگامی که همسرش به سوی من برگشت من بلافاصله از آن جا گریختم که به چنگ آن ها نیفتم ولی مردم جلوی مرا گرفتند و تحویل پلیس دادند.

این چه احساسی دارید؟ خیلی پشیمانم. الا کاش بزرگ ترها وضعیت را درک می کردند ولی متأسفانه «یوسف» (مقتول) کوتاه

نمی آمد، می دانست که ما اوضاع مالی خوبی نداریم به همین دلیل مدام تهدیدمان می کرد. **مخارج زندگی شما را چه کسی تامین می کرد؟** من خودم حدود یک سال بعد از طلاق کار می کردم ولی بیشتر هزینه ها و مخارجم را همین برادر م «هادی» می داد.

فکر می کنید تصمیم عجولانه ای گرفتید؟ بله! خیلی عجله کردم! هیچ وقت دوست نداشتم جان یک نفر دیگر را بگیرم! آن هم کسی که با ما نسبت فامیلی داشت ولی آن ها برادر م را جوان مرگ کردند!

برای افراد دیگری که در موقعیت شما قرار می گیرند چه توصیه ای دارید؟

در این شرایط اگر جوانان به دلیل هیجانات و شور جوانی، نفهمی می کنند و جو گیری شوند باید بزرگ ترها دخالت کنند یا آن ها کوتاه بیایند. باید افراد فهمیده و با شعور میانجی گری کنند تا این گونه اختلافات جزئی به قتل و جنایت منجر نشود. **اگر زمان به عقب برگردد چه می کنید؟** سنجیده تر عمل می کنم! من قصد قتل نداشتم اما حس انتقام جویی رها ییم نمی کرد! **حرف آخر؟** فقط می گویم بزرگ ترها مواظب جوانان باشند تا لچ و لجبازی بچه گانه به خشم و عصبانیت آنی نکشد و این حوادث تلخ تکرار نشود.

شایان ذکر است، پس از بازسازی صحنه قتل مسلحانه در منطقه آرامگاه خواجه ربیع، صحنه قتل بر ستار جوان به دست همسرش نیز در خیابان ولیعصر کوی امیرالمومنین (ع) بازسازی شد و متهم ۳۱ ساله که «علی – ص» نام دارد چگونگی و دار آور دن ضربات قمه بر پیکر همسرش را در حضور قاضی شعبه ۲۰۸ دادسرای عمومی و انقلاب مشهد تشریح کرد. مشروح این ماجرا در تاریخ ۱۳ و ۲۲ تیر ماه در صفحه حوادث روزنامه خراسان درج شده است.



تصویری از متهم به قتل بر ستار جوان

مرگ ۲ کودک در سیل هرمزگان

هرمزگان را تأمین می کند. امسال ولی این بارش ها به شکل عجیبی تشدید و موجب سیل و آب گرفتگی، توفان و رعد برق های عظیمی شده که در یکی دو روز گذشته، تصاویر آن در شبکه های اجتماعی خیر ساز شده است. در همین حال از روز شنبه اول مردادماه ۱۴۰۱ تاروز جمعه باورود سامانه بارشی منسون در استان هرمزگان هشدار سطح قرمز هواشناسی صادر شده که متأسفانه سیل شدید منجر به قربانی شدن دو کودک در این استان شد.

احتمال جاری شدن سیل و بروز خسارت دور از انتظار نیست و استان های کرمان و هرمزگان و سیستان و بلوچستان برای مقابله با بحران به حالت آماده باش درآمده اند. پدیده منسون روی اقیانوس هند تشکیل می شود که بارش های شدید روی دریا در هندوستان و پاکستان را در پی دارد و آثار آن مناطق جنوب شرق کشور را فرامی گیرد، اما این سامانه در فصل تابستان به ویژه تیر ماه و مردادماه بخش زیادی از منابع آب در نواحی تحت تأثیر در دو استان سیستان و بلوچستان و

در پی ورود به رودخانه فصلی جان خود را از دست دادند. هشدار های جدی به مردم مناطق مختلف برای جلوگیری از ورود کودکان و نوجوانان به حریم رودخانه ها داده شده است و از مردم می خواهیم تا پایان هفته بیش از پیش مراقب باشند. طی روز گذشته علاوه بر سیل هرمزگان، سیل عظیمی در حوالی سرباز سیستان و بلوچستان نیز جاری شد. از چند روز قبل سامانه بارشی «منسون» در جنوب کشور مان فعال شده و بر اساس پیش بینی هادشت بارش ها آنچنان است که

در روزی که بارش های عجیب در استان های سیستان و بلوچستان و هرمزگان همه را شوکه کرد دو کودک در استان هرمزگان در امواج مرگبار سیلاب غرق شدند. شب گذشته بخشدار گوهران بشاگرد در استان هرمزگان گفت: دو کودک ۸ و ۱۴ ساله در پی ورود به رودخانه پایین دست سد، غرق شدند. به گزارش حادثه ۲۴، محسن ذاکری بخشدار گوهران اظهار کرد: متأسفانه غروب روز دوشنبه دو دختر بچه ۸ و ۱۴ ساله از روستای پوسمن بخش گوهران بشاگرد

آگهی مزایده و مناقسه

شرکت زمزم مشهد

دردنظر دارد:

۱- مزایده اقلام ضایعاتی در کارخانه مشهد را به صورت غیر حضوری و
۲- انجام مناقسه خرید خدمت (کارجمعی)، تامین نیروی انسانی و تامین لیفتراک کارخانه های مشهد و کرمان را به صورت غیر حضوری در روز یکشنبه مورخ ۵۲۲۳/۰۵/۱۴۰۱ راس ساعت ۱۰ صبح برگزار نماید.
متقاضیان می توانند جهت آگاهی از شرایط و دریافت مدارک شرکت در مزایده و مناقسه به آدرس اینترنتی www.zamzam Mashhad.com

مراجعه نمایند.
در ضمن متقاضیان برای کسب اطلاعات در خصوص مزایده با شماره
تلفن ۰۵۱-۲۵۴۲۲۹۷۱ و در خصوص مناقسه خرید خدمت، نیروی انسانی و تامین لیفتراک با شماره تلفن: ۰۵۱-۲۵۴۲۲۰۳۷ تماس حاصل نمایند.

۸/۱۴۰۱-۸۲۷



در امتداد روشنایی

بازگشت از مسیر مرگ!

وقتی متوجه شدم آن دختر دیگر به تماس های تلفنی من پاسخ نمی دهد دلشوره عجیبی وجودم را فراگرفت از یگان محل خدمت سربازی ام مرخصی گرفتم و به شهرستان رفتم تا دلیل این ماجرا را جویا شوم اما ناگهان با در و دیواری روبه رو شدم که پرده های سیاه آن ها را پوشانده بود و تصویر آن دختر در پرده های سیاه خودنمایی می کرد به گونه ای که گویی قلمب از حرکت ایستادو...

به گزارش اختصاصی خراسان، این ها بخشی از اظهارات جوان ۲۴ ساله ای است که قبل از اقدام به خودکشی مسیرش را به سمت دایره مشاوره و مددکاری اجتماعی کلانتری امام رضا (ع) مشهد به تغییر داده بود. این جوان که گویی چشمش به خون نشسته و ساعت ها بی خوابی کشیده است اشک ریزان به مشاور کلانتری گفت: در یکی از شهر های بزرگ خراسان رضوی به دنیا آمدم و زندگی خوبی را در کنار خانواده ام تجربه می کردم. پدرم کارمند بود و زندگی متوسطی از نظر مالی داشتم اما من علاقه ای به درس و مدرسه نداشتم و به همین دلیل در مقطع راهنمایی ترک تحصیل کردم تا وارد بازار کار شوم. با وجود این روزها را به بطالت می گذراندم تا این که به ۱۸ سالگی رسیدم و قرار بود لباس سربازی بر تن کنم اما نمی دانستم چرا از دوری خانواده ام می پرسیدم و دوست نداشتم به خدمت سربازی بروم، نصیحت ها و توصیه های پدر و مادرم نیز هیچ فایده ای نداشت و بالاخره من «سرباز فراری» لقب گرفتم. خلاصه روزها را بیپهوده می گذراندم و هیچ تصمیمی برای آینده و سرنوشتم نداشتم. چهار سال به همین ترتیب سپری شد تا این که حدود دو سال قبل وقتی به مراسم عروسی دعوت شدم و بدم برق چشمان دخترم زیبا قلمبرافرو ریخت. چنان در یک لحظه مجذوب او شده بودم که خودم را فراموش کردم بلافاصله سراغ دوستانم رفتم تا نشانی از آن دختر پیدا کنم، همه افکارم در گیر او شده بود و بالاخره پس از مدتی پرس و جوشماره تلفن رزیتا را پیدا کردم اما او که دختری بسیار نجیب بود به تماس هایم پاسخ نمی داد به گونه ای که همین موضوع مرا برای ازدواج با او مصمم تر کرد وقتی فهمیدم این شیوه ارتباط و خواستگاری از یک دختر نجیب نیست و او هم هیچ گاه به این پیام ها و تماس ها توجهی نمی کند ماجرای عاشقی ام را با خانواده ام در میان گذاشتم و بالاخره از طریق یکی از بستگانم با آن دختر به صورت تلفنی صحبت کردم و او گفت خانواده ام با ازدواج ما موافق هستند و قرار است برای خواستگاری به منزل شما بیایند اما رزیتا به شدت مخالفت کرد و گفت: اولین شرط من این است که به خدمت سربازی بروی چرا که به هیچ وجه من با یک سرباز فراری ازدواج نمی کنم و از سوی دیگر نیز باید شغل مناسبی داشته باشی حتی اگر در آمد آن بسیار اندک باشد و... با این خواسته رزیتا تصمیم خودم را برگرفتم و پس از چهار سال فرار لباس سربازی به تن کردم تا هر چه زودتر به خواستگاری رزیتا بروم و زندگی شیرینی را در کنار او آغاز کنم به همین دلیل روزها را با آرزوها و امید به آینده می گذراندم. هر بار که با رزیتا تماس می گرفتم او مرا دلدار می داد و به آینده امیدواری می کرد و او هم منظم بود تا خدمت سربازی من به پایان برسد و به خواستگاری اش بروم اما در حالی که بیشتر از یک سال از دوران سربازی ام سپری شده بود دیگر رزیتا به تماس هایم پاسخ نداد. حدود دو هفته گذشت ولی نتوانستم با او ارتباطی برقرار کنم دلشوره عجیبی داشتم چرا که او هیچ وقت تماس های مرا بی پاسخ نمی گذاشت نگرانی و اضطراب سراسر وجودم را فرا گرفته بود، شاید چند هزار بار با او تماس گرفتم وقتی نا امید شدم از یگان محل خدمتم مرخصی گرفتم و به شهرستان رفتم زمانی که به کوچه محل زندگی رزیتا رسیدم همه جا سیاه پوش بود و تصویر رزیتا به عنوان جوان ناکام روی پرده های سیاه خودنمایی می کرد. قلمب از حرکت ایستاد و به من نزدیک آمدند تا من را با هایلیم را نداشتم بلافاصله از یکی از بستگان موضوع را جویا شدم که او گفت: رزیتا برای خرید به بازار رفته بود که با یک خودرو هتنگا عبور از عرض خیابان تصادف کرد و... از آن روز به بعد دیگر خواب و خوراک ندارم و تنها اشک می ریزم. بی هدف در کوچه و خیابان ها می گردم و به خدمت سربازی هم نرفته ام زمانی که دچار افسردگی شدید شدم به مشهد بازگشتم و با تهیه مقداری قرص از یک داروخانه قصد داشتم خودم را از این شرایط روحی خلاص کنم ولی چون تصمیم اشتباهی گرفته بودم وی دانستم خودکشی گناهی کبیره است که در آن دنیا نیز با تادوان سختی را بدهم به طرف هر مظهر امام رضا (ع) حرکت کردم تا از خدا بخوام مرا ببخشد و از این شرایط نجاتم دهد. پس از آن که از حرم بیرون آمدم تا بلوی مشاوره ایگان در کلانتری توچه را جلب کرد تا خود آگاه میدان را دور زد و م به سمت کلانتری آمدم تا عقده هایم را در این جاتخلیه کنم.

گزارش خراسان حاکی است با صدور دستوری از سوی سرهنگ سیدعباس شریفی (رئیس کلانتری امام رضا (ع)) اقدامات مشاوره ای و بررسی های روان شناختی در دایره مددکاری اجتماعی کلانتری آغاز و سپس این جوان ۲۴ ساله برای درمان روان پزشکی به مراکز تخصصی نظامی معرفی شد. **ماجرای واقعی باهمکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی**